



## «جشن قوچ»

### مصاحبه با ماریو بارگاس یوسا به مناسبت چاپ آخرین رمانش

مصاحبه از کاترین آرگاند (Cathrine Argand)

ترجمه‌ی اصغر نوری

کلیشه‌نویسی محکوم هستند. چه آن‌ها را چریک‌های رمانتیک تصور کنند و چه دوران‌های کهن رئالیسم جادویی را از آن‌ها توقع داشته باشند... چیزی که در رمان اهمیت دارد، سوژه یا تم نیست بلکه مهم کاری است که شما با آن می‌کنید. فکر نمی‌کنم که یک متن جهان سومی، هجو و یا عوام‌فریبانه نوشته باشم. بلکه بیش‌تر رمانی نوشته‌ام که در آن فرم مهم‌تر از محتواست و زبان و ساختار از خود روایت بیش‌تر می‌ارزند. اما درست است، این رمان دیکتاتوری را بررسی می‌کند. سوژه‌ای که ادبیات سبک و صرفاً سرگرم‌کننده ترجیح می‌دهد از آن اجتناب کند. من این نوع ادبیات را دوست ندارم. من ادبیات جدی، نگران‌کننده و تفکربرانگیز را ترجیح می‌دهم، البته این نوع ادبیات عاری از شوخ‌طبعی نیست. این ملاحظات به دوران جوانی من برمی‌گردد و من هنوز به آن‌ها وفادارم. خوب یا بد من دست‌پرورده‌ی ژان پل سارتر بودم که برای او کلمات به مثابه عمل‌ها بودند و ادبیات قادر به تغییر زندگی بود. نظرات او هنوز هم ارزشمند هستند. در خواندن لذت فوق‌العاده‌ای وجود دارد اما کلمات یک کتاب مین‌های کوچکی هستند که برای انفجار در آگاهی، حافظه و یا رفتارها کار گذاشته شده‌اند. در خواندن یک نتیجه هم وجود دارد و فقط نویسنده بودن من نیست که مرا به گفتن به این حرف وادار می‌کند، بلکه این تجربه‌ی خواندن من است. زندگی من خیلی غم‌انگیزتر و محدودتر می‌شد اگر

در یکی از محله‌های زیبای لندن، ماریو بارگاس یوسا در خانه‌ای ساده زندگی می‌کند. در خانه به نظر می‌رسد که کتاب‌ها روی قفسه‌ها شناورند. روبه‌روی کاناپه یک تابلو نقاشی از فرانسیس باکن Francis Bacon قرار دارد که همسر و بچه‌های یوسا (او سه فرزند دارد) به مناسبت ۶۰ سالگی‌اش به او هدیه کرده‌اند. یوسا روی کاناپه نشسته است. با صدایی با صلابت‌تر از همیشه، لبخند بر لب، مصمم و جذاب.

کاندیدای سابق ریاست جمهوری پرو مقابل آلبرتو فوجیورو، آخرین اثر خود را به وسیله انتشارات گالیمار در فرانسه منتشر کرده است. رمانی فوق‌العاده و جذاب به نام «جشن قوچ» درباره دیکتاتور دومینکین، رافائل لئونیداس تروخیلو Rafael Leonidas Trujillo که در سال ۱۹۶۱ به قتل رسید. در واقع کتابی درباره همه دیکتاتورها و تخریب اجتماعی عمیقی که حکومت‌های آن‌ها به همراه دارند.

- فکر نمی‌کنید که با این رمان به شما برچسب «نویسنده‌ی جهان سومی که روی مسائل اجتماعی کار می‌کند» را بزنند؟

یوسا. در اروپا همه‌ی نویسندگان آمریکای لاتین به

تولستوی، فاکتر، ملویل، کامو، دوس پاسوس و مارلو را نخوانده بودم. مارلو قربانی یک مخالفت جدی است در حالی که رمان نویس بسیار بزرگی بود. این رمان چه وقت و چگونه زاده شد؟ - یوسا. در سال ۱۹۷۵ وقتی به خاطر فیلم برداری فیلمی که بر اساس یکی از کتاب هایم ساخته می شد به جمهوری دومینیکین رفته بودم.

- کدام کتاب؟

- یوسا. *Pantalon et visiteuses*، اما به شما توصیه می کنم آن را ببینید. در واقع هشت ماه آن جا ماندم و کم کم حکایت ها، اسطوره ها و افسانه های رژی می را کشف کردم که به مدت سی و یک سال آن جا حکومت کرده بود. تروفیلو با وحشی گری، فساد، طمطراق و کارهای عجیبش شکلی رمزآمیز از یک پدیده ی قاره ای بود. سمبل دیکتاتورهای که در آمریکای لاتین حکومت می کنند. او دیکتاتوری بود همزمان درنده خو و دلفک مآب که در تمام دوران حکومتش، زندگی خود را به یک اپرا و یک فارسی تبدیل کرد که نویسنده، کارگردان و بازیگر نقش اول آن خودش بود و همه ی دومینیکین ها سیاهی لشکر آن بودند.

- از سال ۱۹۷۴ در این مورد چه کارهایی انجام می دادید؟ - یوسا. نت برداری می کردم. در این باره خیلی فکر کردم. به خودم گفتم «در این کتاب به دیکتاتور نزدیک خواهم شد و عقاید او را شرح خواهم داد» همه آن چیزهایی که در کتاب «گفت و گو در کاتدرال» انجام ندادم؛ رمانی که سی سال پیش در مورد دیکتاتوری ژنرال پرویی، مانوئل آپولینا مزویا دریا، نوشتم. همچنین به خود گفتم که این رمانی خواهد شد مملو از شخصیت و اپیزود اما هیچ چیز در آن قرار نمی دهم که نتواند روی دهد. سپس تصمیم گرفتم که یکی از شخصیت های اصلی رمان، زن باشد، اورانیا، چون زن ها بدبخت ترین قربانیان این رژیم بودند به خاطر جامعه مردسالاری که آن ها را رنج می داد. تروفیلو از سکس مانند یک ابزار قدرت و بندگی استفاده می کرد. و بالاخره قبل از شروع به نوشتن تصمیم گرفتم که ستون فقرات داستان، توطئه علیه تروفیلو و به قتل رسیدن او در شب سی ام ژوئن ۱۹۶۱ باشد.

- آن سه سالی که شما به عنوان کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری در حیات سیاسی پرو شرکت کردید، تا چه اندازه در نوشتن کتاب به شما کمک کرد؟ - یوسا. مسلماً چیزهای زیادی یاد گرفتم؛ درباره ی نیروی

فساد قدرت، درباره ی این که قدرت همه چیز را قربانی خود می کند. حتی اگر درک روشنی در مورد این تجربه نداشتم، باید آن را به خدمت می گرفتم. یک نویسنده با تمام چیزهایی که هست می نویسد، با تمام چیزهایی که دارد. مانند *Catoblpas*، هیولای رمان فلور (وسوسه ی سنت آنتوان) که از پاهای خود شروع می کند به بلعیدن خودش، نوشتن، استفاده کردن از همه ی تصویرهای خودآگاه و ناخودآگاه، همه ی آرزوها، حافظه، عمل و ژست ها است... نوعی قربانی شدن خودخواسته.

- چهار هزار قتل به دیکتاتوری ژنرال پینوشه که هفده سال طول کشید، نسبت داده اند. تروفیلو در مدت حکومت سی و یک ساله اش، چقدر قربانی داشت؟ - یوسا. قربانیان تروفیلو به هیچ وجه قابل شمارش نبودند. به هر حال این موضوع غیرممکن بود چون همه ی دومینیکین هایی که در طول دیکتاتوری او مردند به نوعی قربانی او بودند. چه زندانی شده و بعد از شکنجه به قتل رسیده باشند، چه خودکشی کرده باشند و چه بر اثر بیماری و یا حس تروری که حکومت دیکتاتوری ایجاد کرده بود، مرده باشند. شما به زودی می توانستید مورد بی مهری قرار بگیرید و تبدیل به یک مرده ی متحرک شوید، بدون هیچ دلیلی. تروفیلو می گفت: «سرمارا به او می چشائیم»

- برای نوشتن این کتاب از شواهد مستقیم استفاده کردید؟ - بله. به ویژه از پرزیدانت بالاگر Balaguer که در سایه ی دیکتاتوری تربیت شده و بعد از مرگ تروفیلو، شش بار به عنوان رئیس جمهور دومینیکین انتخاب شده است. یک مرد بسیار کارکشته، یک مارماهی واقعی. وقتی از او پرسیدم که چگونه توانسته این رژیم را تحمل کند و در آن شرکت کند، به من جواب داد که چاره دیگری نداشته است. او می خواسته کار سیاسی کند، چیزی که خارج از حکومت غیرممکن بود و از طرفی مجبور بوده زندگی خواهرانش را اداره کند. به من گفت: «بالاخره خود را ملزم به پیروی از دواصل کردم، اول این که یک ذره هم برخلاف دیگران رفتار نکنم و دوم این که هرگز در عیاشی های پیشوا شرکت نکنم» این پرهیزکاری است، نه؟ همچنین چندبار یکی از منشی های مرد تروفیلو را ملاقات کردم. او برایم تعریف کرد که چگونه هنگام گردش های پیشوا در ایالت دختران جوان به او پیشکش می شدند و اغلب به وسیله پدران کشاورزشان. مانند یک هدیه که به خدا می دهند. یک پیشکش آرکائیک که به

قدرت مطلق اهدا می شود.

گواتمالایی و «قدرت مطلق» از آگسترو روای پاراگونه ای و یا «پائیز پدرسالار» از گابریل گارسیا مارکز فکر می کنم.

-یوسا. همه تقریباً مستبدها را مانند هیولاها یا شخصیت های نمایش های فارس و شیاطین غیرانسانی که مانند سرنوشت از آسمان به زمین افتاده اند، نشان می دهند. من می خواستم عکس این موضوع را نشان دهم. به تصویر کشیدن یک موجود انسانی که به یک مستبد تبدیل می شود. یک موجود انسانی که برای عنایت بخشیدن به هوس هایش، قدرت مطلق به کار می برد و از حقارت، پستی و بندگی دیگران استفاده می کند. یک موجود انسانی مهیب که در اواخر عمرش در اثر بیماری و مخالفت با دو حامی خود، انگلیس و آمریکا، ناتوان شد و از پای درآمد.

-می خواهید بگوئید که مردم و مستبدها در مسئولیت رژیم های مستبد سهیم هستند؟  
-یوسا. آیا فرانکو می توانست بدون اسپانیایی ها وجود داشته باشد؟ یا هیتلر بدون آلمانی ها؟ مانو بدون چینی ها؟ همه ی مردم در آغاز به وجود آمدن یک رژیم مستبد دارای مسئولیت مقاومت هستند. حقیقت این



است که اکثر دیکتاتورها در یک لحظه موفق می شوند قسمت عمده ای از مردم را مجذوب کنند و فریب دهند. از کودتای نظامی که بگذریم، مستبدها به این دلیل می آیند که مردم آن ها را می طلبند. تروفیلو بسیار محبوب بود به قدری که اگر دومینیکن ها در شب به قتل رسیدن او با قاتل ها برخورد می کردند آن ها را بدون محاکمه اعدام می کردند. من در این کتاب می خواستم این موضوع را نشان دهم که دیکتاتوری فقط مجموعه ای از مجازات و شکنجه نیست بلکه تخریب آرام اخلاقی همه جامعه است. این تا حدودی داستان آمریکای لاتین است.

-مانند فیدل کاسترو در کوبا؟  
-یوسا. کاسترو آخرین نمونه است. همچنین سرسخت ترین. چهل و سه سال است که حکومت

-آیا شخصیت اورانیا واقعی است، دختر جوانی که پدرش رئیس جمهور سنات senat بود و مورد بی مهری قرار گرفت و بکارت دخترش را به پیشوا پیش کش کرد؟

-یوسا. نسبتاً واقعی. من آن را از ورای چندین حکایت بیرون کشیده ام. منشی تروفیلو برایم شرح داد که چگونه ژنرال با فریب دادن زن های همکارانش، آن ها را آزمایش می کرد. چیزی که در جامعه ی مردسالار و متعصبی چون دومینیکن نهایت اهانت بود. این روشی بود که به پیشوایان می کرد که افرادش آماده بودند که شرفشان را قربانی او کنند

و در بیش تر اوقات آن ها واقعاً آماده بودند. اما هیچ یک از معشوقه های او حاضر به حرف زدن نشدند. من تلاش کردم با دو نفر از آن ها گفت و گو کنم اما بی فایده بود، آن ها قبول نکردند شاید به خاطر احتیاط، وفاداری و یا احترام به خاطرات.

-صحنه های وحشتناک کتاب چگونه؟ آیا واقعی هستند؟ به ویژه صحنه ای که برای یکی از توطئه گران غذایی می برند که در آن قطعات گوشت بدن پسرش شناورند...

-یوسا. من شهادت های یکی از هم سلولی های او را جمع آوری کردم. نوشتن این صحنه مانند صحنه ای که رامون شکنجه می شد، خیلی کار برد. دیکتاتوری بازگشت به بربریت است. نمی خواستم از این موقعیت های مفرط که به واقعیت تعلق داشتند، طفره روم. در عین حال نمی دانستم چگونه باید آن ها را بنویسم. باید خیلی کار می کردم، تنزل دادن ذره به ذره ی داستان و به همان اندازه کاستن و مخفی کردن اپیزود برای آماده کردن قدم به قدم حس خواننده برای چنین صحنه ی تحمل ناپذیری.

-آیا شما در یک سنت طولانی آمریکای لاتین یعنی رمان دیکتاتور جای نمی گیرد؟ من به رمان هایی مانند «آقای رئیس جمهور» از میگل آنجل آستوریاس

مورثه نوم، شماره پنجم، چهارم، پنجم، هزار و سیصد و هشتاد و یک

می‌کند. مانند تروفیلو در اواخر عمرش به نظر می‌رسد که کاسترو وارد نوعی حالت غیرواقعی شده است.

- فکر می‌کنم شما از روشنفکران چپ که با کاسترو به مدارا رفتار می‌کنند، خیلی کینه به دل دارید؟

- یوسا. بله. تمایز بین مستبدهای خوب و بد، من را خیلی عصبانی می‌کند. من جزو نویسندگان بی‌شماری بودم که ز روز اول تا آخر با پینوشه مبارزه کردند. اما وقتی من فیدل کاسترو را مورد حمله قرار دادم، همه از دوروبرم پراکنده شدند. امروز رسم بر این است که کسی از کاسترو حمایت نمی‌کند اما هیچ کس هم با او نمی‌جنگد. این همان چیزی است که ژان. فرانسوا راول Revel Jean-Francois آن را نیمه فلجی اخلاقی می‌نامد: در

جناح راست، مستبدها بلند و در جناح چپ، نسبتاً خوب. - در زمان خودتان، چندین بار به ستایش اراده‌ی اختیار در مقابل استبداد و تعصب آن، پرداخته‌اید. آیا این موضوع برای شما الفبای موقعیت انسانی است؟

- یوسا. آزادی یک فتح بزرگ انسانی است و اگر دیکتاتوری، چه راست و چه چپ، مردم می‌شود به این معنا است که به همان اندازه وسوسه‌ی چشم‌پوشی و دست‌کشیدن از آزادی وجود دارد. اگر شرایط حتی به

مقدار ناچیز، مساعد شود برده‌ی لانه کرده در وجود هریک از ما بیدار می‌شود. خیلی راحت است که مقابل کارهایی که می‌توان انجام داد، پیامدهای آن‌ها، فراوانی آن‌ها و گاهی سختی‌های آن‌ها به خود بگوییم: «به پیشوا مربوط است تصمیم‌ها را او می‌گیرد، من مانع نمی‌شوم» چیزی که کارل پوپتر وسوسه‌ی بازگشت به قبیله می‌ماند. وسوسه‌ایی که حتی کشورهای بسیار متمدن نیز آن را ریشه‌کن نکرده‌اند. امروز در دنیا تعداد دیکتاتوری‌ها از دموکراسی‌ها بیشتر است. ژنرال شاوز در ونزوئلا حداکثر قدرت را اعمال می‌کند در حالی که اروپا در مورد میلسویچ قضاوت می‌کند: یک دیکتاتور از نوع کهن آن.

- شما بدبین به نظر می‌رسید...

- یوسا. بعد از فروریختن دیوار برلین خیلی از ما معتقد بودیم که یک فرهنگ جهانی، بردبار و دموکراتیک ظهور خواهد کرد. این یک جامعه‌ی آرمانی بود. اما من هنوز به ادبیات متعهد اعتقاد دارم. به اجبار اخلاقی شرکت در حیات جامعه. متأسفانه در جوامع پیشرفته دموکراتیک نویسنده‌ها از عمل کرد اجتناب می‌کنند به این بهانه که چنین کاری خیلی جاه‌طلبانه و یا خیلی ساده‌لوحانه است. سی یا چهل سال پیش دقیقاً عکس این موضوع برتری داشت.

- شما در سال‌های دور کمونیست بوده‌اید و امروز لیبرال هستید. همچنین قبلاً فقط در پرو زندگی می‌کردید و امروز بین لندن، لیما، پاریس و مادرید زندگی می‌کنید. آیا همه‌ی زندگی شما ستایشی از تغییرپذیری نیست؟

- یوسا. به علاوه امروز بیش‌تر رساله می‌نویسم تا رمان و نمایشنامه. من انکار زندگی این سخن رولان بارت هستم که: «حکایت یک نویسنده، حکایت یک تم و گوناگونی‌های آن است.» من در مورد چیزی می‌نویسم که مرا برمی‌انگیزد. به خانواده‌ی افرادی تعلق دارم که تحقیق می‌کنند. وقتی بچه بودم می‌خواستم یک جهان وطن شوم. رویای سرنوشت‌های خارق‌العاده پرسوناژهای

کتاب‌های حادثه‌ای را در سر داشتم. محصور ماندن در یک موقعیت یک زبان و یک مکان را نمی‌پذیرفتم. تصمیم گرفتم از زندان قبیله خارج شوم، از این محکومیت همیشه یک‌جور ماندن که با تولد به وجود آمده است.

- خود را اهل کجا می‌دانید؟ در زندگی شما چه چیز تغییرناپذیر است؟

- یوسا. من اهل پرو هستم، جایی که به دنیا آمده‌ام و اهل اسپانیا، انگلستان و فرانسه. در این چهار کشور که به طور متناوب در آن‌ها زندگی می‌کنم خود را کاملاً در خانه‌ام حس می‌کنم. چیزی که در زندگی من تغییر نمی‌کند، کار است. روشی تقریباً بوروکراتیک که هر جا باشم ترتیب می‌دهم: بعد از یک ساعت پیاده‌روی در پارک با همسرم



پاتریسیا، صبح در خانه کار می‌کنم و بعد از ظهر در کتابخانه.

-همیشه در همان پارک‌ها و همان کتابخانه‌ها؟

-یوسا. بله. مثلاً در پاریس در باغ لوکزامبورگ گردش می‌کنم و در کتابخانه ملی فرانسه کار می‌کنم. بیرون آمدن، جای دیگری رفتن، غرق شدن در کتاب‌ها بدون تلفنی که زنگ بزند، این‌ها مرا بسیار به وجد می‌آورند. من یک لیبرال هستم که خیلی هوادار هرج و مرج طلب‌هاست اما بی‌نظمی ایده‌ای است که فقط در کار روشنفکری و یا شاعری به آن علاقمندم. خود زندگی به حد کافی آشفته است. من به این تبادل دائمی بین بی‌نظمی زندگی روزمره‌ام و نظم کار نویسندگی‌ام احتیاج دارم. من از دنیایی بهره می‌برم که امروزه از کم‌ترین وسعت خود برخوردار است. از این پس مردم می‌توانند سفر کنند و در کشورهای گوناگون و زبان‌های مختلف زندگی کنند. در سال‌های نه چندان دور، فقط رمان این امکان را به وجود می‌آورد.

-پس چرا باید به نوشتن ادامه داد؟

-یوسا. چون رمان بعد خارق‌العاده‌ای به زندگی می‌بخشد. رمان بیان زندگی‌ای است که از آن برخوردار نیستیم اما روایتش را در سر می‌پرورانیم. رمان و تخیل تنها راه‌های ارضای این میل هستند. از طرف دیگر در برابر این همه میل برآورده نشده، رمان‌نویس چه کار باید بکند! و از سوی دیگر ادبیات تا ابد به زندگی اجتماعی گره خورده است و جزو بخش نفرین‌شده‌ی آن است.

-نفرین شده؟

-یوسا. ادبیات وسیله‌ای است برای وارد کردن چیزی در زندگی مردم که برای جلوگیری از امکان زندگی در جامعه، ضروری است. برای آن‌که زندگی در جامعه ممکن شود باید از غرایز جلوگیری کرد و عقلانیت را ستود و مقابل طغیان‌ها ایستاد. از طرفی افراط و اشتیاق در ذات انسان‌ها است. ادبیات دقیقاً تاریک‌ترین، کثیف‌ترین و خوفناک‌ترین بخش تجربه‌ی انسانی را شرح می‌دهد. در اکثر اوقات این کار را به روش مجازی انجام می‌دهد و بعضی وقت‌ها نه. کاترین می‌یو Catherine Millet و میشل اولبک Houellebeck را در نظر بگیرید، آن‌ها نویسندگان نفرین شده‌ای می‌شوند در دوره‌ای که هیچ چیز نفرین شده نیست.

-شما خیلی آهسته و با تعمق کار می‌کنید...

-یوسا. فقط رمان «جشن قوچ» نیست که نوشتنش

بیش از بیست سال طول کشیده است. همه‌ی کتاب‌های من از یک پروسه‌ی زمانی طولانی اطاعت می‌کنند. من می‌گذارم ایده‌ها و ایماژها بجوشند و سپس شروع می‌کنم به نوشتن به صورت پراکنده. اجازه می‌دهم پرسوناژها در این ایده‌ی اولیه وارد شوند. یک روز تقریباً اتفاقی متوجه می‌شوم ایده‌ای که داشتم به یک پروژه تبدیل شده است. آن وقت شروع می‌کنم به نت‌برداری و اگر پروژه تمام ذهن مرا به اشغال کند به این معنا است که این یک داستان است که باید به آن بپردازم.

-کار من نه با قصد قبلی است و نه داوطلبانه. یک روز متوجه می‌شوم که نوشتن یک ماجرانوعی اجبار است و قبلاً بدون آن که بدانم کارهای زیادی روی آن انجام داده‌ام. فلور می‌گفت نوشتن رمان یک غوطه‌ور آرام در زندگی اجتماعی است. همه رمان‌های من به این غوطه‌وری آرام در رنگ‌ها و چشم‌اندازها و پرسوناژها تن داده‌اند. چنان آرام که از دو سال پیش رمانی درباره‌ی فلورا ترستان Flora Tristan و نوه‌اش پل گوگن Paul Gauguin می‌نویسم. رمانی که ایده آن را وقتی خیلی جوان بودم در سر داشتم وقتی در دانشگاه کتاب او به نام «مسافرت یک مترو» را خوانده بودم. خیلی تحت تأثیر شجاعت و جدیت این زن قرار گرفته بودم. و فقط حالا شروع به نوشتن آن نکرده‌ام. می‌توانستم داستانی در مورد داستان‌هایم بنویسم که چگونه به آرامی شکل می‌گیرند و چگونه حافظه به عنوان ماده‌ی اولیه عمل می‌کند...

منبع:

مجله ادبی "L'Es" آوریل ۲۰۰۲



## شادمانی



هرسال در حوزه های مختلف موسیقی شناسی از طرف جامعه انتموزیکولوژی آمریکا (SEM) جوایزی داده می شود. امسال در حوزه ی سازشناسی جایزه کلاک واکمن (موسیقی شناس فقید آلمانی) به هنرمند کشورمان محمدرضا درویشی تعلق گرفت. مجله پایا ضمن تبریک به آقای محمد رضا درویشی از تلاش و کوشش جسورانه ایشان در حوزه ی سازشناسی منطقه ای تقدیر می کند.



پس از سالها دوری آهنگ ساز برجسته کشورمان هوشنگ استوار و همسر هنرمندش فریده بهبود (پیانست) به کشور بازگشتند. به خانم بهبود و آقای استوار خیر مقدم می گوئیم و امیدواریم علاقه مندان هنر موسیقی از محضرشان بهره ببرند و جامعه ی موسیقی بازگشتشان به وطن را غنیمت شمرند.

## فراخوان غزل

انتشارات ((جامه دران)) در تدارک انتشار مجموعه ای می باشد

که گزیده ایست از غزلهای دیروز و امروز ایران و احتمالاً

نام این مجموعه ((بازهم غزل)) خواهد بود

جای غزل ناپ و شایسته ی بعضی از شعرای دیار ما که به گونه ای از قلم افتاده خالی می باشد- ادبا و شعرا و دوستان و دوستداران غزل را به یاری می طلبیم و غزل های گزینده ی خود را به نشانی: تهران پوسندوق پستی:

۱۴۱۵۵-۷۷۹۱ انتشارات جامه دران ارسال فرمایید

(حداکثر ۳ غزل) بدیهی است: کیفیت پخواندیشی و ذات شعری غزل مورد توجه است

نه دوره ای که شاعر در آن زندگی می کرده یا می کند.